

افراد ایجاد کرده بود: یکی ناسیونالیزمی که از بیخ اروپا به ایران آمده بود که همان ناسیونالیزم لاپ فرانسه بود که طبق آن ملت توسط یک مرز برف می‌شود و سپس افراد آن ملت در داخل آن جغرافیایی، حقوق خاصی برای خود به دست آورند و خارج از آن خطی که کشیده می‌شود، به اجنبی هستند و هیچ ارتباطی با آن طرف مرز ندارند و البته این تجربه‌ای جدید برای ایران بود. نوع دوم ناسیونالیزم که نوع عمیق‌تری است و ناسیونالیزم را نیز نباید در مورد آن به کار برد چون خود این کلمه نیز فرانسوی است، همان نوستی مبتنی بر اعتقاد خیلی عمیق به فرهنگ و ایران زمین به معنای وسیع سنتی آن واژه یعنی هویت ایرانی بر فرهنگی مبتنی بود که هایش آن‌چنان خاکی نبود - گرچه البته با آب و خاک ایران زمین کاملاً مرتبط بود - و تعریف آن هم همان آسان نبود. اصفهان و شیراز و خراسان و ایلیان مرکز آن بود، ولی مرزهای دقیقاً قابل تعریف نبود و تعیین حدود و ثغور آن ساده نبود؛ در عین حال که دارای یک هویت خیلی عمیق بود و یک آگاهی آشکار نسبت به آن وجود داشت. شاید خیلی از ایرانی‌ها تعجب کنند که چرا منجمه لنین را در شهر دوشنبه پایین آوردند، همه این‌ها را به جای آن قرار دادند. کم‌تر بین ایرانیان آگاه بود که تاجیک‌ها تا این حد به دینی که در خاک فعلی ایران زندگی می‌کنند، تعلق‌مندند و معتقدند متعلق به وطن بزرگ‌تر بزرگ ایران هستند.

این دو دید از ناسیونالیزم، تعیین‌کننده همان بینی بیشتر ایرانی‌ها بود. چه ایرانی‌ها، کس نوعی لابلالی‌گری ظاهری که بعضاً نشان دهند، علاقه عمیقی به وطن خود دارند و به

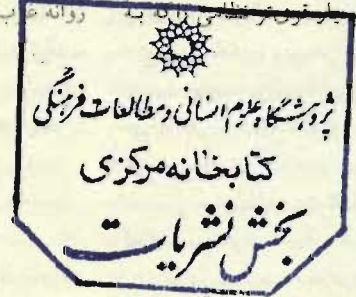
همین دلیل در تاریخ، یکی از بدترین مهاجران بوده‌اند. ایرانی‌ها برعکس عرب‌هایی که از شبه جزیره عربستان مهاجرت کردند و تا مراکش رفتند و اصلاً زبان و آداب و رسوم سرزمین‌های دیگر را تغییر دادند، مهاجران بسیار بدی بودند. هر جا که می‌رفتند، فوراً دلشان برای ایران تنگ می‌شد و برمی‌گشتند. در تاریخ چندین هزارساله کشور ما، مهاجران ایران به خارج بسیار کم بوده‌اند. عده‌ای از زرتشتی‌ها در آغاز اسلام و عده‌ای هم از مسلمانان در دوره صفویه به هند رفتند و تعدادی نیز در دوره مشروطه به استانبول مهاجرت کردند. ولی نمی‌توان از این موارد به عنوان یک مهاجرت عظیم نام برد. برای نخستین بار در تاریخ، در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ همین قرن مهاجرت بزرگ به خارج از ایران رخ داده است.

به هر حال برای ایرانیان همیشه یک پیوند بسیار عمیق با فرهنگ و هویت ایرانی وجود داشته است. در عین حال این وطن‌گرایی ایرانیان همیشه به صورت سیاسی و به معنای امروزی جلوه‌گر نشده است. مثلاً ایرانی‌ها در دوره اسلامی پذیرفته بودند که پادشاهانشان ترک‌زاد باشند (مانند سلاجقه و غزنویان) و برای آن‌ها مسأله قومی و نژادی به معنی جدید مطرح نبود، بلکه مسأله فرهنگی مطرح بود. هنگامی که سلاطین سلجوقی بر ایران حکومت می‌کردند، وزیرشان فرزانه ایرانی خواجه نظام‌الملک بود و آنان پشتیبانان بزرگ زبان فارسی بودند و این عصر، دوره اعتلای زبان فارسی محسوب می‌شود. برای ایرانیان فرقی نداشت که نژاد سلاطین چه باشد، مهم فرهنگ ایران بود. همیشه وضع به صورتی بود که این فرهنگ عامل اصلی محسوب می‌شد و به همین جهت می‌توانست نیروهای بسیار توانمندی را به

حدود و ثغور مختلف ایران از شرق و غرب تاخت و تاز می‌کردند، در خود مستحیل کند. ولی از قرن گذشته به بعد، طبعاً به خاطر آن که ما با استیلائی تمدن غرب - مبتنی بر ناسیونالیزمی که از انقلاب فرانسه برگرفته شده بود - مواجه شدیم، این وضع کاملاً تغییر کرد.

در این‌جا باید به یک موضوع تاریخی اشاره شود که آثار آن برای ایران بس گران بوده است. انگلستان برعکس فرانسه از نوع ناسیونالیزم نشأت گرفته از انقلاب فرانسه، پیروی نکرد و هیچ‌گاه در آن‌جا کودتایی رخ نداد؛ چنان که در زبان انگلیسی مانند فارسی، از کلمه فرانسوی «کودتا» استفاده می‌شود و واژه‌های انگلیسی برای آن وجود ندارد. لکن پس از استقرار امپراتوری بریتانیا، آن دولت نهایت استفاده را از ناسیونالیزم تازه ریشه‌دوانده در ممالک اسلامی مانند ایران کرد و روی هم‌رفته غربی‌ها با تشدید رقابت‌های محلی و حتی احیای خصومت‌های دیرین (مانند آنچه بین عثمانیان و صفویه وجود داشت) و سیاست حکومت مبتنی بر ایجاد تفرقه، منافع خود را حفظ کردند و هنوز هم می‌کنند. ایرانیان وطن‌پرست که می‌خواستند هویت ایران را در دوران سخت حفظ کنند، البته بر روی ناسیونالیزم ایرانی تکیه می‌کردند و چاره‌ای نیز جز این نبود، چنان که ترکان و دیگران نیز چنین می‌کردند. لکن همین وجود واحدهای کوچک‌تر که دشمنی بین آنان به گونه‌ای پیوسته برانگیخته می‌شد، زمینه را برای استیلائی غرب فراهم ساخت و به تازگی‌های فراوانی منجر شد که آخرین فصل آن، جنگ خانمان‌سوز عراق علیه ایران بود. در این زمینه باید به جنگ خلیج فارس نیز اشاره کنیم که پانصد میلیارد دلار از سرمایه‌های مردم آن ناحیه را

روانه غاب کرد.



## ۳ مهار ویژگی چپ در ایران

تحول عمیقی در جنبش چپ ایران صورت گرفته است. همان‌طور که در سطح جهانی شاهد آن هستیم، فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی و از پاشیدن طرز تفکر استبدادی که به نام سوسیالیسم در سطح جهانی مطرح بود و چپ را هم به شدت تحت تأثیر خود قرار داده بود، نشانه‌ها که کلیه نیروهای چپ در طرز تفکرشان پدید نظر کنند. هر چند بخش ناچیزی از این چپ، همان در فضای فکری گذشته دور می‌زند، ولی بخش مسلط چه در سطح جهانی چه در درون ما، فاصله گرفتن از فرهنگ استبدادی و اهمیت به دموکراسی است که در چپ ایران نیز شاهد

آن هستیم. نیروهای زیادی چه در میان آن‌هایی که به شکل سازمان یا حزب متشکل هستند و چه به ویژه هزاران هزار ایرانی چپ که امروز در هیچ سازمانی هم متشکل نیستند، به فکر و اندیشه دموکراسی بهای زیادی می‌دهند و به کارهای فرهنگی روشنفکری توجه بیشتری نشان می‌دهند تا مدل مبارزاتی که در گذشته دنبال می‌کردند. در شرایط کنونی به نظر نمی‌رسد چپ نیازمند این باشد که در هر زمینه با دیگران اختلاف نظر داشته باشد. ما می‌توانیم نقاط اشتراک معینی داشته باشیم. کما این‌که این چرخش، صرفاً مختص به چپ نیست. در نظر بگیرید که در دوره قبل از

## مهرداد درویش‌پور

انقلاب در جامعه ما، گفتمان ضدامپریالیسم مهم‌ترین گفتمان اجتماعی بود. در نتیجه همه سعی می‌کردند ترقی‌خواهی را با میزان ضدامپریالیستی بودن خود بسنجند. اما چپ ایران یک سری ویژگی‌های خاص خودش را دارد که آن را از نیروهای دیگر جدا می‌کند. در این چارچوب می‌توانیم به چهار ویژگی دیگر چپ ایران اشاره کنیم:

- ۱- عدالت اجتماعی: مبارزه علیه فقر و نابرابری، همیشه یکی از ارزش‌های مهم چپ بوده و هست.
- ۲- ویژگی دوم، اهمیت دادن به مسأله زنان و اندیشه «فیمیسیسم» است که امروزه در چپ ما بیش



از هر نیروی دیگری برجسته شده است. توجه به مسأله زنان به عنوان محوری ترین حلقه مبارزه در راه دمکراسی و جامعه مدنی، یکی از ارزش های بسیار مهم چپ ایران است.

۳- جنبه دیگر، مبارزه برای حفظ محیط زیست است. این هم یکی از ارزش های نظری است که در چپ جدید ایران به صورت اخص شکل گرفته است. در نیروهای غیرچپ ایران هنوز چندان این

بحث را نشنیده ایم، در حالی که جنبش چپ چه در سطح بین المللی و چه در سطح ایران به حفظ محیط زیست اهمیت بسیاری می دهد. در مورد ایران به ویژه می دانید که تهران یکی از آلوده ترین شهرهای صنعتی جهان است و حفظ محیط زیست آن برای جامعه بسیار مهم است.

۴- آخرین نکته، مبارزه علیه برتری طلبی قومی و ملی و نژادی است. امروز چپ خوشبختانه

فهمیده است که علایق ملی، اهمیت دارد و نیست به آن نمی بایست بی توجه بود. اما ما با یک خطر مهم هم روبه رو هستیم و آن عظمت طلبی های ملی است که چه در سطح رویای ایران بزرگ و چه در قالب تجزیه اقوام گوناگون ایرانی، به شکل ناسیونالیسم و ملی گرایی فطری به چشم می خورد. کلاً اندیشه مبارزه علیه برتری طلبی قومی، ملی و نژادی و در واقع احترام به حق و حقوق اقوام مختلف ایرانی، ارزش های بسیار مهمی است که در چپ ایران شاهدش هستیم.

امروز طرز تلقی از وظایف روشنفکران هم تغییر کرده است و در گذشته، روشنفکران فکر می کردند باید بروند یک سازمان زیرزمینی تشکیل بدهند و در واقع به نوعی، انقلاب را تدارک ببینند. امروزه در داخل ایران، بسیاری از روشنفکران و نویسندگان چپ، مشغول قلم زدن در نشریات مختلف فرهنگی هستند. در واقع با فعالیت های فرهنگی سعی می کنند اندیشه دمکراسی، عدالت خواهی، فمینیسم و حفظ محیط زیست را در جامعه ایران اشاعه دهند.

۴

در جستجوی ارزش های نوین

امروزه چنین شایع شده است که علم اقتصاد و اخلاق، اصولاً با یکدیگر مغایرت دارند، تصور می شود اخلاق با ارزش های معنوی و عواطف سروکار دارد، در حالی که علم اقتصاد ذاتاً ارزش های اخلاقی، انسانی و معنوی را کنار گذاشته و بر روی هر چیزی بر حسب قیمت (ارزش مادی) می زند و هر فرد را چون یک واحد تولیدکننده یا مصرف کننده تلقی می کند. اخلاق حاکم بر تجارت جدید مدعی است که دوری جستن از جنبه های غیرانسانی اقتصاد جدید، امری است غیرممکن زیرا گفته می شود، ما همگی خواستار وفور تولید هستیم و مقدار تولید بایستی پوسته افزایش یابد. آنچه که به افزایش دایم تولید کمک نکند بی ربط و مضر به اقتصاد و رفاه جامعه تلقی می گردد، به عبارتی: «هر چیزی که برای جنرال موتور خوب است برای همه خوب است!»

آنان که این نقطه نظرها را بازگو می کنند، تکیه گاه محکمی برای حفظ سیستم های مادی می جویند تا خود را یک باره و برای همیشه از شر عوارض ناشی از آن خلاص سازند. آنان فکر می کنند مردم (لااقل مطلوب آن ها) عموماً بدون تردید، ارزش های مادی را بر ارزش های معنوی ترجیح می دهند.

اگر قرار بود هرکس همه نیازهای فردی خود را شخصاً تأمین کند و همکاری اجتماعی نبود، هیچ کس از مرز رفع حیوانی بدن فراتر نمی رفت چون تنازع بقا تمام وقت و نیروی او را می گرفت. هیچ تحول فکری و روحی یا تعالی معنوی وجود نداشت چون ضرورت های جسمانی فرد را مجبور می ساخت در سطح حیوانی زیست کند. و هم چنین هیچ پیشرفتی از نسلی به نسل بعد در کار نبود زیرا هر نسل جدید دوباره از همان سطح اول شروع به فعالیت می نمود.

این فقط نشان می دهد که چگونه خصوصی ترین احساسات و اندیشه های ما اجتماعی می باشند. آنچه انسان را به درجات بالاتر از سطح زندگی جانوران ارتقاء داده تنها ایجاد ضوابط و سازمان های اجتماعی است که به نوبه خود با اتکاء به وجود ضوابط و وظایف اخلاقی ممکن گردیده است. از این رو می توان گفت که شکل خاص سازمان اجتماعی در یک جامعه معین و در زمان معلوم، نشان دهنده اصول اخلاقی است که بر آن جامعه حکم می کند. اقتصاد متکی بر اخلاق است.

هم چنین می بینیم که مسیر اصلی تکامل اجتماعی آن است که در عین به وجود آمدن

ترجمه و تلخیص: احسان محمدی  
برگرفته از کتاب دهکده جهانی نوشته مک لوهان

سازمان های آراسته تر و متوازن تر به تدریج آزادی های درونی افراد افزایش یابد. مشکل بتوان گفت که هدف جامعه تنها ارضاء نیازهای جسمانی افراد است زیرا این نیازها کم و بیش در ابتدایی ترین ادوار هم برآورده می شدند.

تقسیم کار ابزار سازمان اجتماعی و اولین گام در این زندگی صرفاً حیوانی است. به تدریج که جامعه پیش می رود تقسیم کار نیز طیباً به سوی افراد متخصص و رشته های تخصصی می گراید. دومین گام به سوی تحول وقتی برداشته می شود که دانش و مهارت لازم برای حفظ سیستم اجتماعی آن قدر وسیع می گردد که به کار گرفتن آن از عهده خود خارج می شود و تشکیلات ثانوی برای نگهداری تشکیلات اولیه لازم می آید. مصلحان و روشنفکران درصددند که به مهارت های اساسی پی برده و وسیله انتقال آن را از نسلی به نسل دیگر فراهم آورند. اکنون اهمیت نقش مناسبات انسانی و لزوم این روابط در سیستم های اقتصادی به روشنی معلوم شده است. نفوسی هستند که کارشان بحث و فحص این اصول اخلاقی و ملی در انتقال آن به هر نسل است. اینان همان کشیشان، آموزگاران و اخلاقیون هستند بالاخره ضرورت ایجاد می کند که گروهی دیگر نظیر حقوق دان ها، مباحثان و